

پیام حسین به بنده حسین نگاهی به لوح مبارک خطاب به شیخ عبدالحسین

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



پیام حسین به بنده حسین نگاهی به لوح مبارک خطاب به شیخ عبدالحسین

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

در آثار مبارکه جمال ابی و حضرت عبدالبهاء تشابهات اسمی بسیار مورد استفاده واقع شده است. حتی گاهی در تضاد با یکدیگر قرار می‌گیرند. حضرت عبدالبهاء واژه "عبدالبهاء" را با "عبدالحسین" یکسان می‌گیرند، زیرا بخشی از نام جمال مبارک با عنوان "بهاءالله" یکی می‌شود. هیکل مبارک خطاب به یکی از احباء می‌فرمایند، "ای عبدالحسین، ای هم‌نام این عبد حقیر. بیا بیا تا هر دو هم‌دست شویم و هم‌راز و به مقتضای این نام کامی پرشده نمائیم و به عبودیت و خدمت پردازیم و حکم یک نفس یابیم. اگر من قصور نمایم تو اکمال نمایی؛ اگر من فتور یابم تو اقدام کنی. چون دو هیکل ضعیف را بر امری واحد قائم نمائی، حکم یک هیکل قوی پیدا نماید بلکه به عون و عنایت در عبودیت کاری بکنیم." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 5، ص 23)



ORIGINAL

حضرت بهاءالله بارها به تشابه بخش دوم اسم مبارک خود با بخش اول اسم حضرت ربّ اعلی اشاره داشته‌اند. مثلاً می‌فرمایند، "در ظهور اولم به کلمهٔ ثانی از اسمم بر کلّ ممکنات تجلّی فرمودم..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 172)

گاه به تشابه اسمی با مشاهیر باستانی ایران می‌پردازند. مثلاً به شخصی به نام فریدون می‌فرمایند، "ای فریدون، هم‌نامت گمنام شده. نامش لفظی است در السن و افواه. زیرا سلطنتش جهانبانی خاکدان بود و جهانبانی‌ش بی‌اساس و بنیاد...". (یاران پارسی، ص 117) به شخصی به نام رستم می‌فرمایند، "ای رستم هم‌نامت به شباعت تن شهیر آفاق گشت. تو به مردانگی و آزادگی جان در جهان معروف شو." (همان، ص 119) و نیز می‌فرمایند، "ای افلاطون، هم‌نامت شهره آفاق شد و به حکمت اشراق معروف و ممتاز گشت. دانایی سبب فوز و فلاح است و مغناطیس فیض و نجاج." (منتخباتی از مکاتیب، ج 2، ص 175)

بخش اول نام مبارک حضرت بهاءالله، که ترکیبی از حسین و علی است، مکرراً در آثار به کار رفته است. در مقامی کلّ اسم مبارک را اینگونه به کار می‌برند، "لا اله الا هو و الذی ظهر باسم حسین قبل علی لسلطانة و عظمتة و کبریائته ثمّ ظهوره و بطونه و عزّه و اقتداره علی الخلائق جمیعاً." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص 1888)

جمال قدم خطاب به شخصی به نام حسین می‌فرمایند، "طوبی لک یا حسین بما سمعتَ نداء الحسین. آن حسینی که جمیع عالم را حقّ به ظهور او بعد از قائم بشارت فرمود." (آیات الهی، ج 2، ص 185)

لوح کوتاهی که مورد بحث در این وجیزه خواهد بود خطاب به شخصی به نام عبدالحسین طهرانی است که کمر همت به مخالفت با جمال مبارک بسته بود. این لوح مبارک در کتاب مبین، خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص 312-313 (طبع کانادا، ص 339-340) درج شده است. بخشی از آن در جلد چهارم مائده آسمانی، ص 135 مندرج است.

مفاد لوح مبارک

کلام مبارک با عبارت هشدار دهنده‌ای شروع می‌شود که قبلاً در قرآن کریم نیز آمده است. در سوره فجر، آیه 14 عبارت "إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمُرْصَادِ" (پروردگارت، بی‌گمان، در کمینگاه است) نازل شده است. گویای آن که خداوند کاملاً مراقب و ناظر بر اعمال است. اما نوع بشر تصور می‌کند خدا غافل است. در کلمات مکنونه نیز ذکر شده است، "ای عاصیان بردباری من شما را جری نمود * و صبر من

شما را به غفلت آورد که در سبیل‌های مهلک خطرناک بر مراکب نار نفس بی‌باک می‌رانید گویا مرا غافل شمرده‌اید و یا بی‌خبر انگاشته‌اید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 392)

جمال قدم نیز لوح مبارک خطاب به شیخ عبدالحسین طهرانی را با عبارت مشابه، یعنی "إِنَّهُ لِبِالْمُرْصَادِ" شروع می‌فرماید تا مخاطب بداند که خداوند بر جمیع اعمالش آگاه است. در واقع عبارت قرآنی "لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ." (سوره سبأ، آیه 3 / مضمون: هم‌سنگ ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از او پنهان نیست، نیز چیزی کوچک‌تر از این و نه بزرگ‌تر نیست مگر آن که در کتابی مبین است.)

بنابراین، جمال مبارک در بدایت لوح می‌فرماید که هیچ امری از دسیسه‌های شیخ مزبور از هیکل مبارک مکنون نیست و سپس او را خطاب قرار داده از تشابه اسمی دو حسین استفاده می‌کنند: "أَنْ يَا حُسَيْنَ، تَزُورُ الْحُسَيْنَ وَ تَقْتُلُ الْحُسَيْنَ يَا أَيُّهَا الْغَافِلُ الْمُرْتَابُ" (مضمون: ای حسین، [امام] حسین را زیارت می‌کنی و حسین [جمال مبارک] را به قتل می‌رسانی ای غافل شک‌کننده.) در لوح دیگر از او "... مِنْهُمْ الَّذِي سَمِّيَ بِالْعَبْدِ لِهَذَا الْاسْمِ..." (از جمله کسی که به بنده این اسم، یعنی عبدالحسین، نامیده شده است) یاد می‌کنند.

سپس جمال مبارک به ماجرای عراق می‌پردازند، یعنی زمانی که در بغداد بودند و قرار به ملاقات بین جمال مبارک و شیخ عبدالحسین گذاشته شده. در این لوح می‌فرمایند، "أَنَا أَرْدْنَا حَضْرَكَ فِي الْعِرَاقِ وَ جَعَلْنَا الْأَخْتِيَارَ بَيْدَكَ فِي أَيِّ مَحَلٍّ تَرِيدُ لِحَضْرٍ وَ نَظْهَرَ لَكَ الْبَرْهَانَ أَنَّكَ قَبْلَتْ وَ إِذَا جَاءَ الْمِيقَاتُ هَبَّتِ الْأَرْيَاحُ أَنَّكَ فَرَرْتَ يَا أَيُّهَا الذَّبَابُ أَتَيْنَا بَيْتًا قَرَّرَ فِيهِ الْأَجْتِمَاعَ وَ مَا وَجَدْنَاكَ يَا أَيُّهَا الْمُشْرِكُ بِاللَّهِ مَرْسَلِ الْأَرْيَاحِ لَمَّا رَأَيْتَ عَجْزَ نَفْسِكَ اعْتَدَرْتَ يَا أَيُّهَا الْمَكَّارُ." (مضمون: اراده کردیم که در عراق به حضورت بیاییم و به تو اختیار دادیم که در هر جایی که خواستی حاضر شوی و ما برهان را بر تو آشکار سازیم. تو پذیرفتی و هنگامی که میقات فرا رسید و اریاح قضای الهی وزید فرار کردی ای مگس. ما به بی‌یتی که قرار بود در آن اجتماع صورت گیرد آمدیم و تو را نیافتیم ای مشرک بالله. وقتی عجز خودت را دیدی عذر آوردی ای مکار.)

داستان آن را جناب فاضل مازندرانی اینگونه بیان می‌کنند که یکی از محارم شیخ که زیاد به محضر جمال مبارک رفت و آمد می‌نمود نزد شیخ رفته "نصیحت و نهی و توییح نموده گفت اولی این است که یک بار با ایشان ملاقات و گفتگو نمایی. اگر حق است معارضه نکنی و اگر باطل است از روی بصیرت حکم جاری کنید. شیخ گفت می‌ترسم از این که ایشان برای محاجه حاضر نشوند. آن شخص از

جای برخاسته گفت حاضر کردن ایشان را من در عهده می‌گیرم و اگر به منزل ایشان نیاید، قرار در منزل خودم می‌دهم و شیخ با حضور جمعی قبول نمود و واقعه به محضر ابهی معروض گردید. فرمودند این فکر صواب است و همین آن او را خبر کنید. چه در چنین امر خیر تأخیر جائز نه و من از امروز تا ده روز مهیا هستم هر وقتی را معین کنید خبر دهید تا در وقت موعود حاضر شوم و مجال عذری برای شیخ نماند. همین که کلام مبارک را به شیخ رساندند بیم نموده به عذرهای مختلف متعذر گشت و این حکایت نزد اشراف و تجار ایرانی ساکن کاظمین و بغداد به واسطه همان شخص شیوع یافت و مدتی نقل مجالس بود و حرمت شیخ چنان از میان رفت که ایامی طویل از کاظمین به بغداد نمی‌گذشت و معذک با میرزا بزرگ خان و هم‌دستانشان به دسیسه و تهبه فساد مشغول گشت. (تاریخ ظهور الحق، ج 4، طبع آلمان، ص 211-212)

در لوحی از قلم اعلی نازل، "اردنا فی العراق ان نجتمع مع علما العجم لما سمعوا فرّوا و قالوا ان هو الا ساحر مبین. هذه کلمة خرجت من افواه امثالهم من قبل و هولاء اعترضوا علیهم بما قالوا و هم یقولون الیوم مثل قولهم و لا یفقهون. لعمری مثلهم کمثل الرماد عند ربک اذا اراد تمر علیهم ارباح عاصفات و تجعلهم هباءً ان ربک لهو المقتدر علی ما یرید." (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 151 / مضمون: در عراق خواستیم که با علمای عجم جمع شویم موقعی که شنیدند فرار کردند و گفتند نیست این مگر ساحری آشکار. این کلمه‌ای است که از دهان امثال آنها از قبل خارج شده و اینها به آن کسان قبلی معترض می‌شدند و حالا همان سخن را تکرار می‌کنند و نمی‌فهمند. قسم به جانم که مثل آنها نزد خدا مثل خاکستر است. وقتی که بخواهد بادهای شدید را علیه آن به وزش در می‌آورد و آنها را غبار پراکنده می‌سازد. پروردگارت بر آنچه که بخواهد انجام دهد توانا است.)

البته جمال مبارک صرفاً برای روشن شدن حق و حقیقت پذیرفتند که با شیخ ملاقات کنند. در ادامه به این نکته اشاره می‌فرمایند: "ما اردنا لقائك الا لیتّم حجّة الله علیک و علی من حولک لعلّ تسکن نار البغضاء فی صدرک و صدور الذین کفروا برّب الأرباب." (مضمون: ما صرفاً برای اتمام حجت الهی بر تو و اطرافیان قصد دیدار با تو را نمودیم تا آتش کینه در سینه تو و سینه کسانی که به خداوند کافر هستند فرو نشیند.)

این معنی را در دیگر بیانات حضرت بهاء‌الله نیز مشاهده می‌کنیم. مثلاً استناد به کتب سالفه و احادیث ائمه را ظلمی به خود می‌دانند ولی برای هدایت نفوس می‌پذیرند که چنین کنند. در بیانی از قلم اعلی نازل، "امر به مقامی منجر شده که با آن که ظهور آیات قدس ربّانی به مثابه غیث هاطل از سماء مشیت من غیر مکث و سکون نازل و من دونها آیات قدرتی و ظهورات الهیه که عالم را احاطه نموده

به شأنی که ملل قبل مُدَعِن و معترف شده‌اند. معذک، باید به ادله استدلال نمایم و امری را که لازماً مقدّس از دلیل بوده به دلیل ثابت نمایم که لعلّ معدودی به سماء شهود صعود نمایند. ظلمی فوق این در عالم الهی نه که جمال قدم به دون خود استدلال بر حقیّت خود نمایند بعد از آن که چون شمس در قطب زوال سماء لایزال مشهود و لائح است." (مائده آسمانی، ج 7، ص 12-13)

در مقام دیگر می‌فرمایند، "انّ لمثلی لاینبغی ان یتدلّ لإثبات امره بذکر دونه. ولكن لما رأينا ضعف العباد و عجزهم ذکرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا عليهم إنّ ربک هو الفضال العزیز الودود." (مجموعه اشراقات، ص 96 / مضمون: شایسته نیست کسی مثل من برای اثبات امرش به ذکر غیر خود استدلال نماید. ولی چون ضعف و عجز بندگان را دیدیم رحمت ما سبب شد آنچه را که از قبل نازل شده ذکر کنیم.)

در لوح رئیس فارسی نیز به صورتی به همین نکته اشاره دارند: "بعد از ورود گلی بولی عمر نامی بین‌باشی بین یدی حاضر. الله یعلم ما تکلم به. بعد از گفتگوها که براءت خود و خطیئه شما را ذکر نمود این غلام مذکور داشت که اولاً لازم بود این که مجلسی معین نمایند و این غلام با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم شود جرم این عباد چه بوده و حال امر از این مقامات گذشته و تو به قول خود مأموری که ما را به آخرب بلاد حبس نمائی. یک مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی به حضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید آنچه را که حجّت می‌دانند و دلیل بر صدق قول حق می‌شمرند بخواهند. اگر من عند الله اتیان شد این مظلومان را رها نمایند و به حال خود بگذارند. عهد نمود که این کلمه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد خبری از او نشد و حال آن که شأن حق نیست که به نزد احدی حاضر شود چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده‌اند و لکن نظر به این اطفال صغیر و جمعی از نساء که همه از یار و دیار دور مانده‌اند این امر را قبول نمودیم و مع ذلک اثری به ظهور نرسید. عمر حاضر و موجود سؤال نمائید." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۲۴۴-۲۴۵)

در ادامه، جمال مبارک تصریح دارند که اگرچه شیخ از ملاقات جمال مبارک امتناع نمود، اما اهل فردوس بالا و ملاً اعلی مشتاق دیدار ایشان هستند: "انک اعرضت عن لقاءئی بعد الذی یشتاقه اهل الفردوس و اهل حظائر القدس." (مضمون: تو از دیدار من روی برگرداندی در حالی که اهل فردوس و اهل حظائر قدس مشتاق دیدارش هستند.)

این معنی در برخی از دیگر آثار مبارکه مشهود است. در واقع این ظهور قدس صمدانی سبب ایجاد مسرت در ملاء اعلی و کل کائنات شده است. جمال قدم می فرمایند، "ای قوم قدر یوم را بدانید امروز آفتاب کرم از افق عالم مشرق و لائخ و امواج بحر بیان امام وجوه ادیان ظاهر خود را محروم منمائید لعمر الله مابین ملاء اعلی جشنی ظاهر و مجلسی برپا چه که امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و کوم الله به لقا فائز و مدینه مبارکه طیبیه از آسمان نازل شمس لازال فی وسط السماء. این نور را سحاب منع نماید و کسوف اخذ نکند. لازال قرش ساطع و لائخ و انهارش جاری و ساری و اشجارش باثمار لا تحصى مزین یوم فرح اکبر است. طوبی للفائزین و طوبی للمخلصین و طوبی لمن اخذ بیده الیمنی کوثر البقاء و شرب بهذا الاسم الذی به فتح باب العطاء." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 85)

یکی از احبباء که موفق شده بود به حضور مبارک مشرف شود مخاطب لوح مبارکی قرار گرفت که در طی آن می فرمایند تو به فوزی فائز شدی که ملاء فردوس مشتاق آن هستند، بقوله الاحلی: "فهنيئاً لك يا عبد بما هاجرت عن ديارك و سافرت الى الله المهيمن القيوم الى ان وردت مدينة التي سميت بدار السلام من قبل ... و انك لو تأخرت في ذلك ما فزت بهذا الفوز الذي يشتاقه ملاء الفردوس إن أتم توقنون و يفوت عنك كما فات عن اكثر الناس و هم حينئذ في حسرة و ندبة مشهود...". (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 23، ص 207 / مضمون: خوشا به حال تو که از دیار خودت هجرت و سفر کردی به سوی خداوند مهیمن قیوم تا آن که وارد مدینه دارالسلام شدی ... و اگر در این کار تأخیر می کردی به این فوزی که اهل فردوس مشتاقش هستند فائز نمی شدی و از تو این امر فوت می شد همانطور که از اکثر ناس فوت شد و آنها اکنون در حسرت و ندبه آشکارند.)

البته بعد از ظهور هم به نحوی به این نکته اشاره دارند. در لوح رئیس عربی می فرمایند حال که این ظهور واقع شده اگر حضرت رسول اکرم حضور داشت می فرمود، "عرفناک یا مقصود المرسلین" و حضرت موسی می فرمود، "لک الحمد بما رأيتنی جمالك و جعلتني من الزائرين." در لوحی دیگر می فرمایند، "امروز روزی است که حبیب قد عرفناک می گوید و کلیم به قد رأيناک ناطق و خلیل به قد اطمنن قلبی ذاکر." (خوشه های از خرمن ادب و هنر، شماره 1، ص 59)

پس آنگاه به او وعده عذاب می دهند که سبب گریه و زاری او خواهد شد، بقوله تعالی: "سوف تبکی و تنوح و لا تجد لنفسک من مناص ان اصبر حتی یأتیک الله بقهر من عنده سوف تأخذک نفحات العذاب و ترجعک الى النيران." (مضمون: به زودی گریه و ناله خواهی کرد و از برای خود ملجأ و پناهی نخواهی یافت. صبر کن تا خداوند قهری از سوی خود برایت بیاورد. طوبی نمی کشد که نفحات عذاب تو را اخذ کند و به جهنم راجع فرماید.)

این مطلب در بسیاری از الواح تصریح شده که برای احدی ملجأ و پناهی جز جمال قدم وجود ندارد و هر کس که از خداوند در این دور صمدانی روی برگرداند به هیچ وجه گریزگاهی نخواهد داشت. در لوحی می‌فرمایند، "إِنَّ الَّذِينَ يَدْعُونَكَ إِلَى الطَّاعُونَ قُلُوبَهُمْ غُلْفٌ وَهُمْ مِنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ، هَلْ لِأَحَدٍ مِنْ عَاصِمٍ أَوْ لِنَفْسٍ مِنْ مَنَاصٍ لَا وَ رَبُّكَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ، أَنْ أَسْرِعُوا إِلَيْهِ بِقُلُوبِكُمْ إِنَّهُ يُحْفَظُكُمْ عَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَقْرِبُكُمْ إِلَى مَقَامٍ لَوْ تَرَوْنَهُ لَتَخْرُونَ بِأَذْقَانِكُمْ سَجْدًا لِلَّهِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ." (لثالي الحكمة، ج 1، ص 72 / مضمون: کسانی که شما را به شیطان فرا خوانند قلوبشان در غلاف قرار گرفته و از اصحاب جهنم هستند. آیا از برای احدی نگاه دارنده‌ای یا پناهی وجود دارد. خیر قسم به خداوند. به قلوب خود به سوی خدا بشتابید که او شما را از کسانی که کافر شدند حفظ کند و به جایگاهی نزدیک سازد که اگر ببینید در سجده بر خداوند جبین بر زمین گذارید.)

وقتی که فؤاد پاشا در پاریس بیمار شد و گرفتار ملائکه عذاب گشت تقاضای رجوع نمود تا به خانواده‌اش ملحق شود. اما جواب منفی گرفت. چون ملائکه قهر را دید نزدیک به موت شد و گفت "عندی بیت من الزخرف ولی قصر فی البغاز تجری من تحته الأنهار." (خانه‌ای از طلا دارم و قصری در تنگه داردانل که نهرها از زیر آن جاری است.) گفتند امروز دیگر هیچگونه فدیهای از تو قبول نمیشود. زیرا از فعل تو اهل فردوس نوحه کردند. حال، قهر پروردگارت نصیب تو شده است. گفت من مقام صدارت داشتم و این هم حکم من. گفتند ببر زبانت را که تو به روز ندا کافر شدی. (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 177)

حضرت ولی امرالله در وصف شیخ عبدالحسین فرموده‌اند، "مردود دارین و مبعوض ثقلین شیخ عبدالحسین به شهادت قلم میثاق معزول و منکوب و پشیمان و پریشان گشت." (توقیعات مبارکه خطاب به احباء شرق، ص 260 / اشاره به مقاله شخصی سیاح، ص 52 است.)

جمال مبارک در انتهای لوح مبارک نیز به عذابی که در دیار دیگر، یعنی عالم بعد، در انتظار اوست اشاره دارند: "سوف یأتیک الموت و تری قهر ربک یا ایها المعرض عن الذی به أتى الوعد و نادى المنادى." (مضمون: به زودی مرگ نصیبت شود و قهر پروردگارت را خواهی دید ای که از کسی روی برگرداندی که با ظهور او وعود الهی تحقق یافت و منادی ندا در داد.) شیخ عبدالحسین در 64 سالگی در کاظمین در گذشت.

بخش دیگری از لوح مبارک به اعراض اهل عالم اختصاص دارد که می‌فرمایند خداوند رحمن آمد ولی مستی و بی‌خبری ساکنان بیابان نفس و هوی را فرا گرفته است. مخلصون به مطلع وحی ایمان آوردند ولی مشرکون جایی جز جهنم ندارند و چه بد مقری است مقر آنها.

علیرغم تمام بلاهایی که از همه جا و از جمله از سوی شیخ عبدالحسین به هیکل مبارک هجوم آورد، می‌فرمایند، "لا یمنعنا البلیا عن ذکر مالک الأسماء أَدْعُو النَّاسَ بِمَا أُمِرْتُ وَ لَا یمْنَعُنِي اعْرَاضُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَا سَطْوَةُ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ. قَدْ جَعَلَ اللَّهُ الْبَلَايَا كَنْسَائِمِ الرَّبِيعِ لِهَذِهِ السَّدرَةِ الَّتِي أَرْتَفَعَتْ بِالْحَقِّ وَ تَنْطِقُ كُلُّ وَرْقَةٍ مِنْهَا السَّلْطَنَةَ لِلَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُخْتَارِ." (مضمون: بلایا ما را از ذکر مالک اسما منع نکند. مردمان را به آنچه که امر شده‌ام فرا می‌خوانم و اعراض جمیع اهل ارض و شدت و حدت هر متکبر جباری مانع من نشود. خداوند بلایا را مانند نسیم بهاری برای این درختی قرار داده که به حق مرتفع شده و هر برگی از آن سخن گوید که سلطنت از آن خداوند مقتدر مختار است.)

مخاطب لوح در لوح دیگر

عبارات قلم اعلی در سورة النصیح راجع به شیخ مزبور مقبولیت جمیع اعمال او را زیر سؤال برده از حیث قبول ساقط می‌نماید:

جمال قدم در فقراتی از این لوح مبارک به نفوسی اشاره دارند که ادعای ایمان دارند ولی اقبال آنها به تراب و اعراض از رب الارباب است. در واقع آنها بت نفس خود را می‌پرستند و به کسانی نخر می‌فروشند که جز خدای را نپرستند. اینها به خداوند اقترا بندند و سرزمین‌ها را طی کنند تا به مرقد یکی از نفوس برسند ولی از موجد الاسماء بگذرند و در نیابند. یکی از آنها عبدالحسین است. او کسی است که شیطان از کفرش فرار کند و جگر منقطعین از نار او در احتراق است. او همان کسی است که شیطان در نفس او وسوسه کرد تا از ذکر پروردگارش غفلت نماید و از جوار قدس محبوب اخراج شود. او همان کسی است که به قابیل یاد داد که برادرش را بکشد و او اول کسی است که به خداوند استکار ورزید و هیچ کفر و ظلم و فسق و فجوری نبود که از این شقی نشأت نگرفت و جمیع اینها به خود او باز خواهد گشت. ملائکه فردوس در ملا اعلی او را به یکدیگر نشان داده بعضی به بعض دیگر خبر دهند که این همان کسی است که از ازل الازل به خداوند استکار نموده و به انبیاء و مرسلین اعتراض کرده. پس او را بشناسید و لعنش کنید. خداوند او را خادم حروفات الهیه نموده به طوری که مراقد آنها را تعمیر کرده است. بعد خطاب به او می‌فرمایند تو تصور کردی که با تعمیر

مراقد آنها خدمتی به حق کردی؛ تو اساس بیت را نه تنها تعمیر نکردی بلکه تخریب کردی و ارکانش را نابود ساختی و آثارش را از بین بردی. تو کسی هستی که فتوی علیه صاحب بیت دادی و از خداوند حیا نکردی.

بعد، یکی از دلایل گناهانش را اینگونه بیان می‌کنند: مگر شما نمی‌گویید که خداوند در کتابش نهی کرده است که "لا تأخذوا اموال الناس بالباطل ثمّ عن امره لاتستنکفون." (اموال ناس را به باطل نگیرید و از اطاعت امر او خودداری ننمایید.) بعد می‌فرمایند که چرا اموال ناس را به باطل از کسی گرفتی که علیه خداوند سرکشی و عصیان نمود و ظلم او "اظهر من الشمس في وسط السماء" بود و با آن پول به تعمیر این بیوت پرداختی و ما شهادت می‌دهیم که صاحب بیت از شماها و اعمالتان بری است و شما را به علت آنچه که مرتکب شدید لعن می‌کند.

بعد می‌فرمایند شنیدیم که این شخص در مجالس به استکبارش بر خداوند افتخار می‌کند. به او بگویید که بودند کسانی قبل از تو که افتخار می‌کردند و اینک در جهنم نوحه و ناله نمایند و برای خود یار و یآوری نیابند و هرچه طلب می‌کنند که فریادرسی به دادشان برسد نصیب آنها نعمت الهی است که کافران را معذب می‌سازد و تو نیز، ای عبدالحسین، به مقرّت که آتشی است که مشرکان در آن معذب هستند باز خواهی گشت. بگو ای مشرک بالله اهل درکات سفلی هم از نار نفس تو در گیرند و از تو به خدا پناه می‌برند.

بعد از او می‌پرسند مگر شما را خداوند نهی نکرده که به ظالمان و کافران توجه نکنید و روی نیاورید. پس به چه برهانی شما به این ظالم فاجری که خودش مرتکب منہیات شده افتخار می‌کنید. مگر نه آن که او جمیع اوامر الهی را رها کرده پس چرا به او تقرّب می‌جوید و احترام گذاشته مدحش و ثنایش گوید. (برای زیارت اصل لوح مبارک نگاه کنید به لمعات الانوار، ج 1، ص 364-367)

اقدامات شیخ عبدالحسین علیه جمال مبارک

قضیه شیخ عبدالحسین با وقایع دیگری به هم گره خورده است. جناب اشراق خاوری از قول جناب ابوالفضائل (حجج البیّه، ص 139 به بعد) شرحی مرقوم داشته‌اند که خواندنی است:

"چون جمال مبارک در دارالسلام بغداد وارد شدند و انوار امر الهی بر اطراف و انکاف تابش نمود علمای ریاست طلب شیعه که در کاظمین و کربلا و نجف مقام داشتند و در آن روز نهایت اهمیت را دارا بودند از مشاهده عظمت امر و پیشرفت شریعت الهیه به فغان و فریاد آمده و ندای وادینا

برافراشتند. از جمله شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی که در آن ایام دولت ایران او را ظاهراً به اسم تعمیر مشاهد مشرفه به عراق فرستاده ولی در حقیقت شاه او را تبعید نموده بود. چه، از فتنه‌انگیزی وی بی‌ناک بود. شیخ عبدالحسین چون عظمت امرالله را نگریست در فکر فساد افتاد و چون به واسطه مأموریت ظاهره از طرف دولت ایران جمیع علما و بزرگان آن سامان از وی احترام می‌نمودند و نفوذی فوق‌العاده داشت از اطراف بزرگان علمای شیعه را در شهر کاظمین دعوت نمود و ضمناً از مرحوم شیخ مرتضی انصاری هم، که در آن اوان ریاست کلیه بر جمیع داشت، درخواست نمود تا در آن مجلس حاضر شود ولی حقیقت مقصد خود را از مرحوم شیخ انصاری مخفی داشت و به اسم میهمانی او را دعوت نمود.

بالاخره جمیع علما حاضر شدند و شیخ طهرانی در بین جمع به پا خاسته خطاباً بلیغ راجع به مقصود خود و مقصد از دعوت علما ادا نمود. مرحوم شیخ انصاری چون از قضیه مسبوق گردید بدون درنگ از جای برخاسته از مجلس بیرون رفت و هر چه خواستند او را نگهدارند قبول نفرمودند و در فتنه‌انگیزی آن قوم دخالت نمود و از کاظمین در همان ساعت خارج شده به نجف اشرف روانه گردید.

شیخ طهرانی هر چند به واسطه عدم دخالت مرحوم شیخ انصاری اندکی در اساسی که نهاده بود تزلزلی رخ داد ولی به قوه بیان خود سایرین را قوی‌دل ساخته و در مقام وسوسه و فتنه‌انگیزی برآمد. آخر قرار شد در ابتدا علما از بین خود نفسی را انتخاب کنند و به حضور حضرت بهاءالله فرستاده طلب حجت و برهان نمایند و پس از ردّ و قبول، حاجی ملاحسن عمو را انتخاب و به حضور جمال قدم فرستادند. وی به وسیله زین‌العابدین‌خان، که از اعیان ایرانی و مقیم عراق بود به حضور مبارک مشرف شده بی‌نهایت مجذوب بیان و فصاحت و ملاحظت گفتار و منجذب احاطه علمیه طلعت عظمت سبحان گردید و در آخر از حضور مبارک تمنّای بروز معجزه ظاهره نمود که به ظهور آن حجت از جمیع جهات بر علما بالغ شود.

فرمودند هر چند شیوه الهیه بر این نبوده اما علما یک معجزه را معین نمایند و بر تعیین آن متفق شوند تا ظاهر گردد. ملاحسن عمو پس از خضوع و خشوع از محضر مبارک مرخص شده نزد علما رفت و داستان را بیان کرد. علما پس از آرا مختلفه و عقاید متباینه در این قضیه اظهار نمودند. عظمت و سطوت امر الهی آن جمع را متفرق و آن قلوب را خائف کرد و از ترس رسوائی خود به تعیین معجزه اقدام نکردند.

چون شیخ طهرانی از این داستان نتیجه‌ای که در نظر داشت حاصل نکرد در فکر دیگر افتاد و برای اطفاء نور الهی به دسیسه‌ء دیگر متشبث گشت. به افکار سیاسیة متوسل و با امرا و اکابر ایران در آزار و اذیت مظلومان هم‌نوا گردید. با دشمنان بهائیت آغاز مکاتبه نهاد و از هیچ‌گونه تهمت و افترائی خودداری نکرد تا اذهان متصدیان امور دولتی ایران و عثمانی را مغشوش و به آزار و اذیت مظهر امر رحمن وادار نمود ولیکن جز خسران از اقدامات خود نتیجه‌ای نبرد و نام او برای عبرت آیندگان در متون صحف و دفاتر باقی ماند. (رحیق مختوم، ج 2، ص 23-26)

داستان ملاً حسن عمو در لوح امر از قلم جمال مبارک نازل شده است. این لوح مبارک در جلد اول آثار قلم اعلیٰ، خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص 199-201 درج شده است. حضرت عبدالبهاء نیز در مفاوضات این حکایت را اینگونه نقل فرموده‌اند:

"علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را انتخاب کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملاً حسن عمو بود. آمد به حضور مبارک بعضی سؤالات از طرف علما کرد جواب فرمودند. و بعد عرض کرد که علما در علم و فضل حضرت مقرر و معترفند و مسلمّ عمومست که در جمیع علوم نظیر و مثیلی ندارد و این هم مسلمّ است که تدرّس و تحصیل نکرده‌اند و لکن علما می‌گویند که ما باین قناعت نمائیم و به سبب علم و فضل اقرار و اعتراف به حقیقتشان نکنیم. لهذا خواهش داریم که یک معجزه‌ای به جهت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند. جمال مبارک فرمودند هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را ولی حال این قول مرغوب و مقبول. اما امرالله دستگاه تیاتر نیست که هر ساعت یک بازی در بیاورند و هر روزی یکی چیزی بطلبند در این صورت امرالله بازیچه صبیان شود. ولی علما بنشینند و بالاتفاق یک معجزه‌ای را انتخاب کنند و بنویسند که به ظهور این معجزه از برای ما شبهه‌ای نمی‌ماند و کلّ اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر می‌نمائیم و آن ورقه را مهر کنند و بیاور و این را میزان قرار دهند اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد بطلان ما ثابت گردد. آن شخص عالم برخاست و زانوی مبارک را بوسید و حال آن که مؤمن نبود و رفت و حضرات علما را جمع کرد و پیغام مبارک را تبلیغ نمود. حضرات مشورت کردند و گفتند این شخص سخّار است شاید سحری بنماید آن وقت از برای ما حرفی نمی‌ماند و جسارت نکردند. ولی آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود و از کربلا رفت به کرمانشاه و طهران و تفصیل را به جمیع گفت و خوف و عدم اقدام علما را ذکر نمود. (مفاوضات عبدالبهاء، ص 22-23)

نقش میرزا بزرگ خان قزوینی کنسول ایران در بغداد

در ماه جولای 1860 میرزا بزرگ خان قزوینی به عنوان قنصل ایران وارد صحنه شد. او مرد بانفوذی بود که قبلاً هم به عنوان قنصل در ارض روم انجام وظیفه کرده بود. قبل از ورود او شایعه‌ای بین مردم رواج یافت که دهان به دهان می‌گشت. شایعه به این صورت بود که او قرار است بیاید و برای همیشه به کار بابی‌های پر دردم سر خاتمه دهد. میرزا بزرگ خان نیز برای این که اهمیت و اعتبار خود را هرچه بیشتر جلوه دهد با عده‌ای اوپاش که همراه خود آورده بود، سوار بر اسب در معابر عمومی ظاهر می‌شد و به گشت و سواری می‌پرداخت. طولی نکشید که میرزا بزرگ خان به شیخ عبدالحسین طهرانی، که دو سال قبل از او به عراق آمده بود، پیوست. میرزا بزرگ خان از والی بغداد، مصطفی نوری پاشا، برای توقیف بابی‌ها و فرستادن آنها به ایران کمک خواست. ولی والی با او همراهی نکرد.

حضرت بهاءالله گاهی جناب کلیم را به دیدن میرزا بزرگ خان می‌فرستادند. یک روز قنصل نادان با تکبر فراوان به جناب کلیم گفت که قادر است آنچه را که اراده کند در مورد حضرت بهاءالله انجام دهد. جناب کلیم جواب دادند، "آیا هیچ فکر می‌کنید چرا من گاهی به دیدن شما می‌آیم؟ آیا خیال می‌کنید به خاطر گرفتن پست یا مقام و یا کمک خرج نزد شما می‌آیم؟ این ملاقات‌ها فقط برای نشان دادن حسن نیت ماست. بخدا قسم اگر لطف آن حضرت نسبت به شما قطع شود، همین اشخاصی که خیلی به شما نزدیک هستند شما را نابود خواهند کرد." سپس جناب کلیم تک تک دسیسه‌ها و اعمال شوروانه قنصل را بیان کرده آنها را چنان دقیق و کامل یادآوری نمودند که قنصل در جواب فقط توانست بگوید، "گذشته‌های گذشته است. اگر ایشان در آینده هم مرا مورد لطف قرار دهند من نیز در خدمت ایشان آماده خواهم بود." ولی، میرزا بزرگ خان اصلاح شدنی نبود و هرگز هم از طرح توطئه به همدستی شیخ عبدالحسین دست برنداشت.

قنصل به یکی از اشرار به نام رضای ترک وعده داد اگر حضرت بهاءالله را به قتل برساند پاداش خوبی به او خواهد داد. رضای ترک وقتی فرصتی فراهم آمد و جمال مبارک در حمام تشریف داشتند برای اجرای مقصود خود وارد حمام شد ولی به اظهار خودش هنگامی که خود را در حضور مبارک یافت چنان احساس شدیدی از رعب و هراس و پشیمانی وجودش را گرفت که بی‌اختیار بازگشته راه فرار پیش گرفت.

داستان دیگری در رابطه با قنصل و جمال مبارک آن که حاجی میرزا هادی جواهری که از ثروتمندان ایرانی مقیم بغداد و منجذب به حضرت بهاءالله بود، در وصیت‌نامه خود تنظیم امور املاک و دارایی خویش را به هیکل مبارک سپرد. پسر حاجی میرزا هادی که میرزا موسی نام داشت سالها مایه یأس و نومیدی پدر گشته بود و پدر به حق نگران آینده او بود. تغییراتی که در این پسر پس از پیوستن

به حضرت بهاءالله به وجود آمد باعث شد که پدرش نیز به راه او برود و بالاخره وصیت نامه خود را به آن صورت تنظیم نماید. وصیت نامه او و یکی دیگر از ثروتمندان سرشناس ایرانی به نام حاجی هاشم عطار که امورش را به جمال مبارک سپرده بود سبب شد چنان شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگ خان به جوش و خروش آیند که تحریکات خود را علیه هیکل مبارک شدیدتر از سر گرفتند.

میرزا بزرگ خان به طمع ثروت حاجی میرزا هادی جواهری قصد داشت با دختر او ازدواج کند. حاجی میرزا هادی حضرت بهاءالله را برای اجرای وصیت نامه اش تعیین کرده بود. بدین لحاظ قنصل حضرت بهاءالله را مانع اجرای نقشه خود می دانست. به این علت تصمیم گرفت آن حضرت را از بغداد خارج کند تا به مقصود خود برسد. لذا به سفیر ایران، میرزا حسین خان مشیرالدوله نوشت که حضور حضرت بهاءالله در مجاورت مرزهای ایران مشکل ساز است و باید از اینجا خارج شوند. مشیرالدوله ماجرای قنصل و قصد او برای ازدواج با دختر میرزا هادی را برای وزیر خارجه، میرزا سعیدخان، نوشت. ولی میرزا سعیدخان گفت که باید حضرت بهاءالله را از مجاورت مرزهای ایران دور کند.

حضرت بهاءالله در مورد میراث حاجی هاشم عطار و حاجی میرزا هادی جواهری اقداماتی به عمل آوردند تا مطمئن باشند که کسی بی عدالتی نکند. این موارد سبب خشم و طغیان قنصل و شیخ شد.

در اینجا لازم است بیان مبارک حضرت بهاءالله خطاب به سفیر ایران، یعنی مشیرالدوله، راجع به قنصل مزبور نقل گردد. در اینجا اشاره به یازده سال اقامت در بغداد دارند:

"كَمَا فِيهِ أَحَدِي عَشْرَ سَنِينَ إِلَى أَنْ جَاءَ سَفِيرُكُمْ الَّذِي لَنْ يُحِبَّ الْقَلَمُ أَنْ يَجْرِيَ عَلَى اسْمِهِ وَكَانَ أَنْ يَشْرَبَ الْخَمْرَ وَيُرْتَكَبَ الْبَغْيَ وَالْفَحْشَاءَ وَفَسَدَ فِي نَفْسِهِ وَافْسَدَ الْعِرَاقَ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ أَكْثَرُ أَهْلِ الزُّورَاءِ لَوْ تَسَلُّ عَنْهُمْ وَتَكُونُ مِنَ السَّائِلِينَ وَكَانَ أَنْ يَأْخُذَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَتَرَكَ كُلَّ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ وَارْتَكَبَ كُلَّ مَا نَهَى عَنْهُ إِلَى أَنْ قَامَ عَلَيْنَا بِمَا اتَّبَعَ نَفْسَهُ وَهُوِيَهُ وَسَلَكَ مِنْهَجَ الظَّالِمِينَ وَكَتَبَ إِلَيْكَ مَا كَتَبَ فِي حَقِّنا وَانْتَ قَبِلْتَ مِنْهُ وَاتَّبَعْتَ هُوِيَهُ مِنْ دُونِ بَيِّنَةٍ وَلَا بُرْهَانٍ مُبِينٍ وَ مَا تَبَيَّنَتْ وَ مَا تَفَحَّصْتَ وَ مَا تَجَسَّسْتَ لِيُظْهِرَ لَكَ الصِّدْقُ عَنِ الْكُذْبِ وَ الْحَقُّ عَنِ الْبَاطِلِ وَ تَكُونُ عَلِيٍّ بِصِيرَةٍ مُنِيرٍ فَاسْأَلْ عَنْهُ عَنِ السُّفَرَاءِ الَّذِينَ كَانُوا فِي الْعِرَاقِ وَ عَنْ وُرَائِهِمْ عَنْ وَايِ الْبَلَدَةِ وَ مُشِيرِهَا لِيُحْصِحِصَ لَكَ الْحَقُّ وَ تَكُونُ مِنَ الْمُطَّلَعِينَ فَوَاللَّهِ مَا خَالَفْنَاهُ فِي شَيْءٍ وَ لَا غَيْرَهُ وَ اتَّبَعْنَا أَحْكَامَ اللَّهِ فِي كُلِّ شَأْنٍ وَ مَا كُنَّا مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَ هُوَ بِنَفْسِهِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ وَ لَكِنْ يُرِيدُ أَنْ يَأْخُذَنَا وَ يُرْجِعَنَا إِلَى الْعَجْمِ لِارْتِفَاعِ اسْمِهِ كَمَا انْتَ ارْتَكَبْتَ هَذَا الذَّنْبَ لِأَجْلِ ذَلِكَ وَ انْتَ وَ هُوَ فِي حَدِّ سِوَاءٍ عِنْدَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَلِيمِ." (الواح نازله خطاب به ملوك و رؤساي

ارض، ص ۶۱-۶۳ / مضمون: یازده سال آنجا [بغداد] بودیم تا سفیرتان آمد؛ سفیری که قلم دوست ندارد اسمش را بیاورد. شرب خمر می کرد، مرتکب ظلم و خیانت و فحشا می شد؛ در نفس خود فساد می کرد و عراق را به فساد می کشید و اکثر اهل بغداد، اگر از آنها پرسی، به آنچه می گویم شهادت می دهند. اموال مردمان را به باطل می گرفت و هر آنچه خداوند امر کرده ترک می کرد و آنچه نهی کرده مرتکب می شد تا آن که به علت پیروی از نفس و هوی علیه ما قیام کرد و در سبیل ظالمین قدم برداشت. برای تو نوشت آنچه که در حق ما نوشت و تو از او پذیرفتی و بدون هیچ دلیل و برهانی از نفس خود پیروی کردی و تفحص و تجسس نکردی تا صدق از کذب و حق از باطل برای تو ظاهر شود و از بینش برخوردار شوی. راجع به او از سفرایی که در عراق بودند و از والی بلد و مشاور او سؤال کن تا حق برای تو واضح شود و از مطلعین باشی. سوگند به خدا که ما در هیچ امری با او و غیر او مخالفت نکردیم و از احکام الهی در هر شأنی پیروی کردیم و ما از مفسدین نیستیم. او خودش شهادت می دهد به آن ولی می خواست ما را دستگیر کرده به ایران برگرداند تا اسم و رسمی به هم بزند و تو نیز این نگاه را به همان مقصود مرتکب شدی و با او نزد خداوند در یک حد هستی.)

جعل رؤیا توسط شیخ و تعبیر آن توسط جمال مبارک

نبیل می نویسد اختیاراتی از این قبیل که عظمت و قدرت حضرت بهاءالله را آشکارتر می ساخت آتش کینه را بیش از پیش در وجود شیخ عبدالحسین بر می انگیزد. این شخص با آن که مجتهد به شمار می رفت و از طرف ناصرالدین شاه به او قدرت و اجازه مخصوص تفویض شده بود ولی هرگز قدرت اداره نمی از آن اختیارات را نیز نداشت و در عوض به لاف و گزاف می پرداخت. (با تلخیص از بهاءالله شمس حقیقت، فصل 23)

شیخ برای آن که خود را از مخلصان و بزرگان مقرب درگاه الهی نشان دهد دست به جعل رؤیا زد. در مجلسی چنین گفت که در عالم رؤیا دیدم با ناصرالدین شاه در تحت قبه ای قرار دارم و در بالا محاذی سر شاه لوحی معلق که خطش انگلیسی و عبارتش آیه الکرسی¹ است و مشهود بود که بایان آن را نوشته آویزان کرده اند و همین که چشم شاه به لوح افتاد به من گفت این عمل بایان است و عنقریب

¹ آیه 255 سوره بقره که عبارت "وسع کرسیه السموات و الارض" در آن نازل شده آیه الکرسی می نامند و بسیار برای آن اهمیت قائلند.

با همین شمشیر که بر کمر بسته‌ام تمامت آنان را از میان برمی‌دارم چنان که دیاری از این طائفه در هیچ دیاری باقی نماند.

بعد از آن رؤیای دیگری بدین طریق جعل نموده منتشر ساخت که دیدم در مابین خائقین و بغداد یکی از بایان بغداد، در حالی که سواره با جمعی عازم طهران، خود را به من رساند و شیشه‌ای پر از خون که در دست داشت بر سر و رو و لباسم پاشید و این رؤیاها خواب‌های صادقه است و تعبیرش این که بعد از مساعی من که منتهی به قلع و قمع این طائفه می‌گردد مورد الطاف و عنایات سلطانی واقع شوم و شاه مرا به طهران می‌طلبد و در بین طریق به دست این طائفه کشته می‌شوم و این سبب شود که دولت و ملت ایران به حمیت و غیرت آمده بیخ و بنیاد این طائفه را کنده منهدم می‌نمایند.

یکی از محرمان شیخ که به طمع علم اکسیر ذهاب و ایاب به محضر ابهی می‌نمود رؤیاهای مذکور و کلماتش را معروض داشت. فرمودند: اما رؤیای اولی که آیه‌الکرسی را به خط انگلیسی بالای سر سلطان ایران منصوب دید تعبیرش این است که این امر بدیع همان امر رسول‌الله است و کلامش همان کلام قرآن؛ منتهی این است که صورت الفاظ تغییر یافت. اما رؤیای ثانیه این را بداند که ما احبای خود را قبلاً نهمی نمودیم که متعرض او نشوند و او را به خدا واگذارند. و نه او را به طهران می‌طلبند و نه به دست بایان کشته می‌شود و کذبش البته بر همه معلوم می‌گردد. آن شخص نزد شیخ رفته نصیحت و نهی و توبیخ نمود. (ظهوالحق، ج 4، طبع آلمان، ص 211)

اقدام شیخ عبدالحسین برای قتل حضرت بهاء‌الله

شیخ چندین بار اقدام به قتل حضرت بهاء‌الله کرد. حضرت عبدالبهاء در آگوست 1919 برای احبائی که در ارض اقدس بودند وقایع ایام گذشته را تعریف می‌کردند از آن جمله به اقدامات شیخ عبدالحسین اشاراتی داشتند. جناب دکتر لطف‌الله حکیم بیانات مبارک را یادداشت کرده‌اند. در این یادداشت‌ها آمده است که:

"وقتی که مجتهدها و ناصرالدین‌شاه شیخ عبدالحسین را به عراق فرستادند او بنای تحریکات بر علیه جمال مبارک را گذارد. همه مجتهدین در کاظمین جمع شدند و قرار بر جهاد گذاردند و از والی تقاضای کمک کردند. ولی والی به آنها جواب داد که در این کار دخالت نخواهد کرد. بنابراین آنها شروع به نامه‌نویسی به بغداد نمودند. جمع کثیری از ایرانیان و عرب‌های شیعه در بغداد گرد آمدند و در این شهر احساسات شدیداً به غلیان آمده بود. آنگاه به دنبال شیخ مرتضی در کربلا فرستادند و فریاد "وادینا" بلند کردند و از او خواستند که به بغداد بیاید. شیخ مرتضی در راه بغداد دچار حادثه‌ای شد که پس از آن

خود را به کنار کشیده و از آنها خواست که دست از سرش بردارند. از آنجائی که او خودش شخصاً موضوع را تحقیق نکرده بود از داخل شدن در آن صرف نظر نمود و توسط زین العابدین خان نخرالدوله برای جمال مبارک پیغام فرستاد که: من نمی دانستم و اگر فهمیده بودم نمی آمدم و اکنون برای شما دعا می کنم. کسانی که در کاظمین جمع شده بودند قرار گذاردند که دو روز دیگر به ما حمله کنند. عده ما جمعاً چهل و شش نفر می شد. قوی ترین مردان ما آقا اسدالله کاشی (کاشانی) بود که قه اش حتی وقتی روی شالش بسته می شد تا روی زمین می رسید. در آن ایام در بغداد مردی به نام سید حسن شیرازی می زیست که گرچه از مؤمنین نبود ولی مرد بسیار خوبی بود. یک روز صبح زود وقتی جمال مبارک از منزل خارج شده بودند آقا سید حسن به در خانه آمد و در زد. مستخدم سیاه پوست ما در را باز کرد. آقا سید حسن سراسیمه وارد خانه شد و پرسید: "آقا کجا هستند؟" جواب دادم: "به کنار رودخانه رفته اند." او گفت: "چه می گوئید؟" من به او چای تعارف کردم و گفتم "برخواهند گشت." او گفت: "آقا! دنیا دارد زیر و رو می شود... قیامت شده ... آقا می دانید که دیشب جلسه ای در حضور شیخ عبدالحسین و قنصل گرفته بودند و با والی نیز نوعی به توافق رسیده اند. چطور است که جمال مبارک به کنار رودخانه رفته اند؟ آنها خیال دارند فردا حمله را آغاز کنند." در حینی که او داشت برایم تعریف می کرد که چه اتفاق افتاده است جمال مبارک از در وارد شدند. آقا حسن فوراً می خواست نگرانی خود را ابراز کند ولی جمال مبارک فرمودند "بگذارید راجع به مطلب دیگری حرف بزنیم" و شروع به صحبت فرمودند. بالاخره آقا سید حسن اصرار ورزید که درد دلش را بگوید ولی جمال مبارک فرمودند "اینها هیچ فایده ندارد" و به این صورت آقا سید حسن برای نهار ماند و سپس به خانه اش رفت.

عصر آن روز جمال مبارک از خانه خارج شدند. احباب در اطرافشان حلقه زده بودند. در بین آنها دو نفر به نام های حاجی عبد الحمید و آقا محمد جواد اصفهانی وجود داشتند که افرادی دو رو بودند. جمال مبارک به بالا و پائین قدم می زدند و سپس رو به جمع احباً نموده فرمودند "آیا خبرها را شنیده اید؟ مجتهدها و قنصل دست به دست هم داده و بیست هزار نفر را جمع کرده اند بر علیه ما حکم جهاد داده اند." آنگاه آن دو شخص ریاکار را مخاطب قرار داده فرمودند: "بروید به آنها بگوئید که قسم به خدای یگانه، خداوند عالمیان، دو نفر را خواهم فرستاد که آنها را تا کاظمین عقب برانند. اگر جرأت دارند بیایند." آن دو نفر به سرعت رفتند و آنچه را شنیده بودند برای آنها بازگو کردند و بعد می دانید چه شد؟ همه آن جمع متفرق شدند." (بهاءالله شمس حقیقت، ص ۱۸۷-۱۸۹)

رضای ترک، همان شخصی که یک بار به قصد کشتن هیکل مبارک وارد حَمَام شده ولی با ترس و وا همه فرار کرده بود، در سال‌های بعد تعریف می‌کند که یک روز در حالی که طپانچه‌ای در دست داشت در نقطه‌ای کمین کرده بود. حضرت بهاء‌الله در حالی که جناب کلیم در معیتشان بود از دور نمایان شدند. آن شخص به عبارت خودش از دیدن هیکل مبارک چنان گیج و مات شد که طپانچه از دستش به زمین افتاد و او قدرت برداشتن آن را نداشت. هنگامی که حضرت بهاء‌الله به او رسیدند به آقای کلیم فرمودند، "طپانچه‌اش را بردار و به دستش بده و روانه خانه‌اش کن. به نظر می‌رسد که راهش را گم کرده است." (بهاء‌الله شمس حقیقت، ص 195)

یک شب شخصی به نام سید حسین روضه‌خوان که برای زیارت به عراق سفر کرده و در صف مُریدان هیکل مبارک درآمده بود، پنهانی به بیت مبارک آمد تا خبر بدهد که دشمنان در حدود یکصد تن از گُردها را بسیج کرده‌اند تا شب بعد به عنوان گروه عزاداران جمع شوند و به بیت مبارک حمله کنند.

بابی‌های عرب که از این نقشه آگاه شده بودند دور هم گرد آمدند تا برای دفاع آماده شوند. هیکل مبارک به آنان اطمینان دادند که هیچگونه احتیاجی به این کار نخواهد بود. شب بعد چهار ساعت بعد از غروب آفتاب پس از آن که دسته عزاداری سینه‌زنان پدیدار شد، هیکل مبارک فرمودند که در خانه را باز کرده آن گروه را به داخل راه بدهند و فرمودند: "اینها میهمان ما هستند." و دستور دادند که از آنها با شربت گلاب و چای پذیرائی شود. آنها به عنوان دشمن وارد خانه شده و مانند دوست از منزل خارج شدند و قبول کردند که نقشه‌های پلید در سر داشتند ولی با دیدن مهربانی و عظمت جمال مبارک قلوبشان منقلب شد و هنگامی که از بیت مبارک خارج می‌شدند فریاد می‌زدند که "خدا دشمنان شما را لعنت کند." (بهاء‌الله شمس حقیقت، ص ۱۹۵-۱۹۶)

ایمان آوردن نوه شیخ عبدالحسین به امر مبارک

سالها بعد فاضل طهرانی، نواده این دشمن پُر کین حضرت بهاء‌الله امر مبارک را تصدیق نموده در صف مبلغین بزرگ و مشهور این امر که پدر بزرگ عنودش آن را رد نموده به آن پشت کرده بود، در آمد. (بهاء‌الله شمس حقیقت، ص 181) جناب اشراق خاوری درباره ایشان می‌گویند:

"فاضل طهرانی اسمش شیخ حسین بود، نوه شیخ عبدالحسین طهرانی. من با او خیلی مأنوس بودم. بعد از مرگ پدرش تولیت تمام املاک پدرش که در کوفه و کربلا و نجف و طهران داشت، همه اینها تولیتش با همین فاضل طهرانی بود. وقتی امرالله را قبول کرد، از همه آن مزایا بی نصیب شد ... مرد

بسیار شیرین سخنی بود. من مدتها با او در طهران و در شیراز همدم و همقدم بودم. مردی بود بسیار بذله گو، بسیار منقطع، بسیار مؤمن، بسیار قانع و بسیار خداپرست. نظر بسیار بلندی داشت. مبلغ کمی را که از صندوق محفل به او می‌پرداختند، هم‌اش را خرج فقرا و مساکین می‌کرد. خودش با مبلغ بسیار جزئی گذران می‌کرد ... در صعود او تلگراف بسیار عجیبی آمد ... (حضرت ولی امرالله) می‌فرمایند: "خدمات جناب فاضل ابدالدهر در این بساط مشهود و مذکور خواهد بود." (دانش و پیشش 2، دوره عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۲۴)